

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم شیخ مطرح فرمودند در مطلب اختیار متعرض حقیقت اکراه شدند چون این حقیقت اکراه غیر از حالا جهت بحث های قانونی و حقوقی خودش یک روایتی هم داریم که فرق بین جبر و اکراه را گذاشته، الجبر من السلطان والاکراه من الزوجة و امثالها چون قبل از اینکه حالا آن روایت را هم بخوانیم متعرض یک مقدار مباحثی که در حد قانونی یا غیر قانونی راجع به اکراه و حقیقت اکراه به اصطلاح بحث شده است.

عرض کردیم در روز گذشته یک مقداری از کتاب سنهوری مصادر الحق خواندیم البته بحث های ایشان خیلی مفصل است، ایشان یک مطلبی را گفت که این خیلی جالب است و جای توجه دارد ایشان اولاً بحثی که دارند که در باب عقود در باب التزامات اراده نقش اساسی دارد شما باید اراده داشته باشید بدون اراده که نمی شود اراده نقش اساسی دارد آن وقت چیزهایی که منافی با اراده است بیان کرده است. چیزهایی است که جلوی اراده را می گیرد یکی غلط، مثلاً می خواست بگوید کتابم را فروختم گفت دفترم را فروختم. یکی اکراه این جلوی اراده این چیزهایی که مخالف با اراده است یعنی مانع اراده است در باب عقود بعد خود ایشان نوشت که مشکلات اکراه بیش از غلط است راست هم می گوید نکات فنی که در اکراه هست در مخالفت با اراده خیلی بیشتر از غلط است غلط اصلاً بحث هایش کم است اما بحث اکراه یک بحث سنگینی است تصادفاً، این یک نکته ای بود که ایشان به آن تنبه پیدا کرد و درست هم هست تاثیر بحث اکراه فوق العاده زیاد است مخصوصاً در دنیای فقه اسلامی.

چون عرض کردم حالا ان شاء الله اگر مایی باشید باز هم از عبارات اهل سنت بخوانیم کمی وقتی اقوال را نگاه می کنیم در طلاق مکره اقوال صحابه و اوائل غالباً می گویند باطل است، اقوال بعدی های غالباً می گویند صحیح است خوب، و یک قصه ای را هم دیروز نقل می کرد این قصه در همین کتاب مبسوط است امروز از کتاب خود مبسوط گفتم بخوانم، چون بالاخره یک متن فقهی است البته ایشان حنفی است اما انصافاً مرد ملایی است می گویند چاه بوده در زندان بوده املاء کرده این جا هم دارد که قال الشيخ الامام الاجل زاهد املائاً الاکراه، می گویند گفته و نوشتند خودش در حالی نبوده که بتواند بنویسد اگر این مطلب راست باشد خیلی خوب انصافاً حضور ذهن قوی

داشته است. در آن حالت هم بتواند روایات در ذهنش باشد، البته روایات را با اسناد نقل نمی کند بحث های سندی ندارد اما بحث های لطیف است به هر حال ما برای اینکه یک مقداری روشن بشود.

ایشان اصولاً مبحث اکراه را که به اصطلاح متعرض شده از صفحه ای این جلد ۲۴ مبسوط، چاپ ۳۰ جلدی و ۳۲ جلدی از صفحه ای ۳۸ متعرض شده یا ۱۵۱ یعنی ۱۱۳ صفحه ایشان راجع به بحث اکراه نوشته است. خیلی مبحث طولانی راجع به اکراه دارد و قصه ی شیبانی را هم نقل کرد آن کتاب اکراهش را، قصه هم این قصه حالا به لحاظ قصه گفتن جای خودش اما یک نکته ای که در آن روایت هست معلوم می شود همان طوری که خود سنهوری گفت بحث اکراه و منافاتش با اراده در عقود خیلی قوی است معلوم می شود اصلاً این بحث اکراه مشکل اجتماعی هم داشته است. که کار به خلیفه و کتاب بگیرد و بعد ببرد طرف زندان بخواهد بکند و غرض اینکه این طرف بترسد کتابی در باره ی اکراه بنویسد معلوم می شود از نظر تاریخی هم این قصه غیر از مشکلات حقوقی خودش که سنهوری به آن اشاره می کند یک مشکلات تاریخی دارد. اصلاً معلوم می شود مسأله ی اکراه یک مشکل اجتماعی بوده که یک کتابی را در یک.

الان ما خوب بحث مکاسب در اکراه راحت می خوانیم هیچ احساس مشکل اجتماعی و سیاسی نمی کنیم اما معلوم می شود در آن زمان دقت کردید، از اینکه بفرستد و کتاب را بگیرد و بعد زندانش بکنند و بازداشتش بکنند و الی آخره

یکی از حضار: تطبیق داشته

آیت الله مددی: چون سلطان به خلیفه گفته که دزدی که آمده دستبرد بزند، به اصطلاح متجاوز، دزد متجاوز به این تعبیر حالا چون. به هر حال به خاطر یک کلمه بعید است یک کتاب را بخواهند مشخص کنند.

یکی از حضار: استاد یعنی خلیفه دائم این کارها را می کرده هی اکراه می کرده هی کتاب

آیت الله مددی: خوب اکراه می کرده خانه را بفروشد، اکراه می کرده زنش را طلاق بدهد، بوده این مطلب و لازم هم نیست خلیفه باشد اصلاً این مسأله یک روایتی را اهل سنت از رسول الله نقل می کنند که یک زنی با شوهرش ناراحت بوده هر چه می گفت طلاق بده نمی داد، یک وقتی که خواب بود چاقو برداشت زیر گلویش گذاشت گفت یا من را طلاق می دی یا می کشمت، مجبور شد طلاق بدهد آن وقت رفته بود نزد رسول الله، یعنی یک مشکل اجتماعی بیش از حدی است که الان ما داریم تصور می کنیم.

آن وقت در آنجا می گویند که پیغمبر فرمود این طلاق درست است. چون این جا یک مقداری هم یک نکات ادبی هم دارد نکات لفظی هم دارد یک مقدار عبارت ایشان را می خوانیم، غرض بحث اکراه، این را ما هم داریم تصادفاً ما هم داریم، در روایت ما، روایت عبدالله بن سنان نوشته والا اکراه من الزوجة آن که از سلطان است اکراه نیست آن جبر است.

ایشان در اواخر بحث اکراهش کتاب اکراه یک فصلی هم دارد التلجئة ، دیروز هم ، دیروز درسی از عبارت سنهوری خواندیم عرض کردیم تلجئة باب تفعیل است از الجاء است، الجاء باب افعالش است تلجئة مثل تبصره مثل تذکره اینها باب تفعیل هستند، مصدر دوم باب تفعیل ، تفعله به اصطلاح، تلجئة تعبیر دارند حتی خود سنهوری هم نمی گوییم حالا متون جدید من ندیدم حالا کم نگاه کردم متون جدید عربی را به نظرم بیشتر الجاء است تلجئة کمتر دیدم علی ای ایشان کلمه ی تلجئة را هم به کار برده که به معنای الجاء است و فرق گذاشتند بین اکراه که در اکراه اراده ی شخص محفوظ است اما در الجاء هیچ اراده ای ندارد مثل اینکه دهانش را باز بکند در دهانش آب بریزد در حال روزه .

الجا یک دفعه مثلاً هفت تیر می گیرد می گوید روزه را بخور و الا این اسمش اکراه است اما این که دهانش را باز می کند آب می ریزد این اسمش الجاء است ، اصطلاحاً این طور حالا چون کم کم معانی اش بخواد روشن بشود ما یک مقداری .
ایشان چون بحث فقهی دارد من عرض کردم در بحث اول ما یک لفظی را که می گوییم در مسائل فقهی لفظ نیست دارای آثار است این نکته را خوب دقت کنید .

ایشان اینطور می گوید : الإكراه: اسْمٌ لِفِعْلٍ يَقَعُلُهُ الْمَرْءُ بِغَيْرِهِ، به خاطر غیرش فَيَنْتَفِي بِهِ رِضًا، مثل مرحوم شیخ که اینجا اختیار را در مقابل رضا گرفت و طیب نفس أَوْ يَفْسُدُ بِهِ اخْتِيَارُهُ اگر یادتان باشد خیلی عجیب است این نجم الاثمه ی سرخسی به نظرم ۴۸۳ است یا ۸۵ سرخسی

یکی از حضار: ۸۳ است .

آیت الله مددی: ۸۳ ؟

بله یعنی یک بیست سال بعد از شیخ طوسی و این تعبیر را ، بله به نظرم حالا این جا ننوشتیم یا دیدم هشتاد و سه یا هشتاد و پنج، این تعبیر را دیدیم در عبارت سنهوری هم بود که اکراه گاهی اوقات معدوم اراده است و گاهی مفسد اراده است. خیلی عجیب است. ایشان می گوید که ینتفی به رضا یعنی معدوم است او یفسد به اختیاره یعنی مفسد است. حالا نکته را دقت کنید می خواهد تعریف حقوقی بدهد مِنْ غَيْرِ أَنْ تَتَّعِدَ بِهِ الْأَهْلِيَّةُ فِي حَقِّ الْمَكْرَهِ اما تا حدی نرسد که اهلیت از او برداشته بشود دقت می کنید ؟ مثل آدم خواب، می خواهد بین خواب و اکراه از نظر حقوقی و قانونی فرق بگذارد مثل آدم مجنون دقت کردید چه شد ؟

چه آن اکراه معدوم باشد چه آن اکراه مفسد باشد حتی اگر معدوم بود خیلی لطیف است این دقت ، چون می گوید ما در باب مکروه خطاب داریم اگر اهلیت از او برداشته شد دیگر ارزش خطاب هم پیدا نمی کند، من غیر ان تنعدم به الاهلیة فی حق المکره اهلیتش از بین نرود

اهلیتش محفوظ است أَوْ يَسْقُطُ عَنْهُ الْخِطَابُ؛ یا در حدی برسد که خطاب مثل مجنون مثل رفع القلم در باب مکره رفع قلم نیست در باب مکره این نیست که خطاب برداشته می شود خیلی تعبیر لطیفی دارد انصافا این نکته اش قشنگ است اهلیتش برای خطاب و خطاب بالعفل از او برداشته نمی شود.

لَإِنَّ الْمُكْرَهَ مُبْتَلًى، یعنی یک حادثه ای برایش پیش آمده مورد حادثه ای قرار گرفته وَالْإِيتِلَاءُ يُقَرَّرُ الْخِطَابُ، وَلَا شَكَّ أَنَّهُ مُخَاطَبٌ فِي غَيْرِ مَا أُكْرِهَ عَلَيْهِ، در حدی نیست مکره مثل مجنون نیست مثل خواب نیست، وَكَذَلِكَ فِيمَا أُكْرِهَ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَنَوَّعَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ چون دو سه جور امر می آید یک جا می گویند تو مکره بودی این عمل درست است یک جا می گویند باطل است یک جا می گویند اگر راضی شدی درست است فَتَارَةً يُلْزَمُهُ الْإِقْدَامُ عَلَى مَا طُلِبَ مِنْهُ، تَارَةً بِهِ أَوْ مَيَّ كَرِهَ شَدَى كَفْتَنَدَ آقَا مَيَّ كَشِيمَتِ اَنجَام بَدَه تَارَةً مَيَّ كَوِينَد نَه اَنجَام نَدَه تَارَةً مَيَّ كَوِينَد مَخِير هَسْتِيد اَنجَام بَدَهِيد.

ببینید پس در باب مکره اهلیت خطاب هست می خواهد این را بگوید چرا چون خطابات متعدد به او تعلق پیدا می کند، تعدد خطاب کاشف از این است که مثل دیوانه نیست دیوانه اصلا خطاب ندارد. دقت کردید نکته را شاید همین سر این بوده که عده ای آمدند در باب مکره گفتند چون اهلیت هست درست است صحتش.

وَتَارَةً يُبَاحُ لَهُ ذَلِكَ، وَتَارَةً يُرَخَّصُ لَهُ فِي ذَلِكَ، مثل قصه ی عمار که فرمود وان عادوا فعد، وَتَارَةً يَحْرُمُ عَلَيْهِ ذَلِكَ، فَذَلِكَ آيَةُ الْخِطَابِ، یعنی مثل دیوانه حسابش نکنید مثل بچه ی غیر ممیز هم حسابش نکنید، خواب حسابش نکنید.

وَلِذَلِكَ لَا يَنْعَدِمُ أَصْلُ الْقَصْدِ، وَالْإِخْتِيَارُ بِالْإِكْرَاهِ، این تعبیر ایشان

یکی از حضار: خوب مخالف حدیث رفع می شود که ، رفع برداشته شده بود

آیت الله مددی: حدیث رفع را ما زدیم به مقام احکام جزایی فقط

وَلِذَلِكَ لَا يَنْعَدِمُ أَصْلُ الْقَصْدِ، وَالْإِخْتِيَارُ بِالْإِكْرَاهِ، كَيْفَ يَنْعَدِمُ ذَلِكَ، وَإِنَّمَا طُلِبَ مِنْهُ بَبِينِيد طَلَب بِهِ أَوْ، أَنْ يَخْتَارَ أَهْوَاؤَ الْأَمْرَيْنِ عَلَيْهِ، راست هم هست در اکراه در حدی نیست و لذا مرحوم شهید اول و این ها می گفتند غیر قاصد لمدلوله ، قاصد لفظ هست اما مدلولش، وَزَعَمَ بَعْضُ مَشَايِخِنَا: أَنَّ أَثَرَ الْإِكْرَاهِ التَّامِّ فِي الْأَفْعَالِ فِي نَقْلِ الْفِعْلِ مِنَ الْمُكْرَمِ إِلَى الْمُكْرَمِ، یک معنای دیگر اکراه این است که اصولا نقل عمل را کانما این عمل از مکره صادر شده مثلا فرض کنید یک شخصی هفت تیر گرفت روی سر یک راننده ای که از چراغ قرمز رد شو، الان راننده از چراغ قرمز رد شد لکن این کار را به آن مکره نسبت می دهند.

فرض کنید رد شدن از چراغ قرمز جزایش دویست هزار تومان باشد من باب مثال این دویست هزار تومان از مکروه، چون فعل فعل مکروه می شود، دقت کردید؟ این فعلی که فعل مکروه بود منتقل می شود به فعل مکروه، این جور تعریف کردند، تعریف اثر فعل، لکن این واقعیت ندارد بعد خود ایشان رد می کند حالا چون نمی خواهم دیگر وارد کل کلام ایشان بشویم بله.

بعد ایشان می گوید: وَهَذَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ، فَإِنَّهُ لَا يُتَصَوَّرُ نَقْلُ الْفِعْلِ الْمَوْجُودِ مِنْ شَخْصٍ إِلَى غَيْرِهِ، چرا تصور مشکل ندارد، فقط عرض کردیم این نقل فعل به دیگری یک نوع التزام است، یک نوع اعتبار است، دقت می کنید، یک نوع تنزیل است. شما می روید حرم حضرت معصومه زیارت می کنید می خواهید برای پدرتان قرار بدهید این یک نوع تنزیل است می شود فعل را به فعل دیگری ولذا التزام عرض کردیم الان هم در همین بحث اول در امور اعتباری اولاً باید صلاحیت یعنی نکته ای در این التزام باشد ثانیاً التزامات شخصی کلاً امضاء قانونی می خواهد این به طور کلی، شخص بما هو شخص، مکلف بما هو مکلف، امروزی ها شهروند می گویند، شهروند، سیتی زن، مواطن عرب ها مواطن می گویند، تمام این اسم ها این حق جعل ندارد اگر گفت نماز شب بر من واجب این حق ندارد این کار را بکند مگر قانون بیاید امضاء می کند. ما کان من نذر لله ففی به، اگر نذر خدایی بود انجام بده و الا فلا، نذر غیر خدایی نه، دقت کردید.

پس بنابراین اسناد فعل به فعل دیگر و لذا هم عرض کردیم چطور می شود فعل را به شخص دیگر نسبت داد هزاران جور می شود امور اعتباری حدی ندارد، مثلاً بعضی ها آمدند گفتند در نیابت حقیقت نیابت تنزیل بدن نائم منزله ی، گفتیم اشکالی ندارد ممکن است لکن این اثرش این است که مثلاً من باب مثال مرد نتواند مثلاً نائب از زن بشود چون نمی تواند همان حجابی را که زن، همان خصائصی را که زن دارد، یا زن نائب از مرد بشود، تنزیل بدن منزله ی، روشن شد این مشکل ندارد در باب اعتبارات بحث از امکان نکنید بحث از مقبولیت بکنید بحث از عقلانی بودن بکنید در باب نیابت نمی آیند تنزیل را، ممکن است تنزیل بدن بشود، اشکال ندارد هیچ مشکل خاصی ندارد اما نیست، عملاً تنزیل بدن نیست.

چون عرض کردیم در امور اعتباری اثر را در نگاه می کنند، شما اثر را نگاه نکنید چه اعتبار می خواهید بکنید. امکان دارد بله شما می خواهید بگویید بدن این شخص بدن منوب عنه خوب باید نکته ای در نظر بگیرید لذا عرض کردیم در باب نیابت سه تا تصور اساسی وجود دارد ده ها هزار تصور وجود دارد سه تایش اساسی است که صاحب اثر است.

یک: تنزیل بدن نائب منزله ی بدن منوب عنه دو: تنزیل عمل نائب منزله ی عمل منوب عنه.

شما الان مثلا نماز می خوانید نماز از طرف میت حالا به استیجار یا غیره می خواهید بگویید این نماز شما منوب عنه تنزیل عمل نه تنزیل بدن .

سه : تنزیل ثواب، چون این عمل ثواب دارد شما این کار را می کنید که ثواب بر شما بار بشود من خیلی ، چون این بحث خیلی اثر دارد و در عروه و حواشی خیلی واضح نشده برای همین این بحث را انجام می دهیم ، روشن بشود.

عرض کردیم آن که الان معقول است در باب نیابت این سه تاست، تنزیل بدن، تنزیل عمل، تنزیل ثواب و عرض کردیم آن که مستفاد می شود از ادله اگر در واجبات است تنزیل عمل است. اگر در مستحبات است تنزیل ثواب است. یعنی اگر رفتید حرم حضرت معصومه زیارت کردید بدن، بدن شماست، عمل، عمل شماست، لکن ثوابش را به منوب عنه می دهند، و لذا دارد که هم خودش اجر می برد و هم آن کسی را که طرف حساب بوده چون عمل، عمل اوست. روشن شد؟ عمل را جابجا نمی کند، اینکه ایشان نوشته لا يتصور نقل الفعل الموجود من شخص الى غيره، درست است اصل اولی همین است که ایشان گفت لکن این مطلب اشکال ندارد و واقع هم شده در باب نیابات در باب عبادت البته اهل سنت عده ایشان نماز میت که الان می خوانند برای استیجاری را قبول نمی کنند. می گویند به او نمی رسد بالاخره وقتی فوت کرد تکلیف از او ساقط است و شخص دیگری نمی تواند انجام بدهد، لا تزر وازرة وزر اخرى، علی ای حال لا يَتَصَوَّرُ نَقْلُ الْفِعْلِ الْمَوْجُودِ مِنْ شَخْصٍ إِلَى غَيْرِهِ

یکی از حضار: این موضوع فقط در عبادات است ؟

آیت الله مددی : در معاملات چون انشاء است نکته ی دیگری دارد، ایقاع است. در معاملات می خواهد از طرف دیگری انجام بدهد آن غیر از اینکه حالا قابلیت انتقال درش حساب می شود آن نکته ازش حساب می شود که اگر از غیر مالک غیر کسی که ماذون است یا مجاز است انجام بگیرد آن معامله انجام می شود یا نمی شود. نکات دیگری دارد.

ممکن است در باب معاملات بگوییم من قصد کردم این را از طرف زید بفروشم قصد اینجا اثر ندارد عرض کردم این که می گویند قصد فلان قصد در معاملات هیچ اثر ندارد در معاملات به خلاف آنکه در مجله خواندیم در بحث قبلی آن که اثر دارد لفظ است، بله قصد در عبادات تاثیر دارد همین ریا و عجب و این مسائلی که وجود دارد.

یکی از حضار: در خمس هم آیا کسی می تواند از طرف کسی پرداخت کند مثلا بگوید زنگ بزنند از آمریکا بگویند اموالمان در قم است برو خمسش را پرداخت کن.

آیت الله مددی: این بلا اشکال است اشکال ندارد چون وکیل در اخراج خمس است، نه بحث دیگر این است که فرض کنید شما به ذمه‌ی ما خمس هست من از طرف شما می‌دهم نه به اجازه‌ی شما نه اینکه شما به من می‌گویید من می‌دانم مثلاً شما بلا نسبت خمس نمی‌دهید رفیق ما هستید من خمس را می‌دهم آیا این اجزاء دارد این تابع نکته‌ی دیگری است که آیا در مثل خمس تکلیف صرف است چون تکلیف صرف را کسی دیگری نمی‌تواند انجام بدهد، حالا مثال بارزش کفارات است مثلاً، رفیقان حج رفته کاری کرده، تضلیل کرده مثلاً زیر سایه

یکی از حضار: زکات

آیت الله مددی: حالا زکات چون شبهه‌اش، زکات فطره هست و كفاره بیشتر مثالش که در مرحوم سید هم در عروه دارد کفارات مثال بهترش است.

فرض کنید در حج رفته کاری کرده تضلیل کرده او باید گوسفند بکشد شما خودتان نه این که او از شما بخواهد اجرا کنید آن وکالت در اجرا که اشکال ندارد که وکالت است.

اما اگر نه من خودم از مال خودم یک گوسفند به عنوان او بدهم دقت کردید.

یکی از حضار: نه اگر عبادت باشد معنا نیست که دیگر وکالت بگیریم تو پرداخت کن من می‌خواهم نیت کنم،

آیت الله مددی: نه اشکال ندارد عباداتی است که قابل، نه مثل نماز نیست اخراج خمس است، او پرداخت کرده از مال خودش، تو از طرف من این کار را انجام بده نه این اشکال ندارد.

یکی از حضار: نیابت بردار نیست.

آیت الله مددی: نیابت غیر از این است ببینید، دو تا نیابت غیر از مثلاً وکالت و اینهاست، نیابت به معنای عام است، نیابت در اینجا مثل همین كفاره، مثال، حالا کسی ماه رمضان روزه نگرفته شما می‌دانید این بیچاره گیر کرده و اینها شما از خودتان پول خودتان كفاره‌اش را می‌دهید اطعام ستین مسکین آیا مجزی هست یا نه، در عروه ظاهرش این است که هست عرض کردیم نه مجزی نیست. یعنی نکته‌ی فنی این است که آیا کفارات تکلیف صرف هستند یا تکلیف هستند و ذمه، اگر ذمه اثبات شد دادن غیر صحیح است، مثل اینکه شما مدیون هستید من دین شما را می‌دهم. ذمه را می‌شود پرداخت کرد تکلیف را نه.

اگر کفارات را یعنی کسی را که این روزه را گرفت تکلیف باشد که اطعام ستین مسکین شخص دیگر نمی‌تواند اطعام بکند. اما اگر در ذمه‌ی او باشد یعنی شارع در ذمه‌ی او قرار داد، دقت فرمودید. آن وقت در باب خمس و زکات عرض کردیم در باب كفاره این احتمال

نیست، حالا چون این مسائلی است که خیلی ابتلاء به آن می شود من گاهی اوقات از بحث خارج می شوم. در باب کفارات دو احتمال بیشتر نیست، یکی اینکه تکلیف صرف باشد و یکی اینکه تکلیف و ذمه باشد یعنی این گوسفندی که باید در کفاره ی تضلیل هست به ذمه ی او آمده اما در باب خمس و زکات سه احتمال است، تکلیف صرف باشد که شاید بعضی از اهل سنت قائلند، من در کتابی که بعضی از اعلام معاصر نوشتند دیدم خیلی اصرار می کنند به این مطلب که تکلیف صرف باشد، فکر نمی کنم فتوایش باشد شاید در بحث علمی می خواستند اثبات کنند. تکلیف صرف باشد.

دو : تکلیف و ذمه باشد ، سه : تکلیف و ذمه و عین باشد. یعنی اضافه ی بر اینکه تکلیف است به عین مالش هم زکات. اما در باب کفارت احتمال عین مثلا فرض کنید کسی در مکه رفته عملی کرد که کفاره ی مثلا گوسفند، در شهر خودشان هم یک گوسفند دارند فرض کنید مالک یک گوسفند هم هست، آیا آن گوسفند در ذمه ی او آمد این گوسفند دیگر کفاره می شود از ملک او خارج می شد دقت کنید، در باب کفارات احتمال عین نیست لذا گفتیم مثال به کفارات بزنم اما در مثل خمس و زکات احتمال عین قوی است. خصوصا در باب خمس چون تعبیرش فان لله خمسہ چون یک نسبت مشاع است. هم کلمه ی لله آمده لام آمده هم یک نسبت مشاع است، نسبت مشاع با عینیت می سازد با ذمه نسبت مشاع نمی سازد . بفرمایید.

یکی از حضار: قصد تنزیل در مستحبات کجای عمل باید اتفاق بیافتد ؟ می خواهیم ثواب را هدیه بدهیم اول وسط آخر هر کجا می شود؟ آیت الله مددی : فرق نمی کند ظاهرش فرق نمی کند. اما ظاهرش این است که چون عمل یقع یعنی اگر ثواب بود، چون ثواب امر مختصری است حتی بعد از اینکه زیارت کرد ثوابش برود برای فلان، چون مختصر است، در واجبات باید قبلش باشد. چون در واجبات گفت نماز ظهر می خوانم برای خودش واقع شد، بعد از نماز بگوید این برای مثلا به جای پدرم که فوت کرده این دیگر نمی شود. چون عمل عوض نمی شود اما در باب ثواب چون تسامح دارد ثواب است دیگر ممکن است بعد از عمل هم قرار داده بشود. روشن شد آقا این مباحث را ما کمی خارج شدیم به خاطر کتاب ایشان اما مطالبی است که درست است یعنی مطالبی است که انصافا یعنی این مطلب را خوب دقت کنید تاثیر اکراه انصافا مخصوصا همین قضایا و عرض کردم چون این از زمان پیغمبر هم نقل شده حالا یک بحث های دیگر هم دارد که اصلا این روایت درست است یا نه من بعضی هایش را می خوانم دیگر وارد آن بحث ها نمی خوانیم.

ایشان می گوید: وَلَكِنَّ الْأَصَحَّ أَنَّ تَأْثِيرَ الْإِكْرَامِ فِي جَعْلِ الْمُكْرَمِ آلَةً لِلْمُكْرَمِ، فَيَصِيرُ الْفِعْلُ مُنْسَوْبًا إِلَى الْمُكْرَمِ بِهَذَا الطَّرِيقِ، یعنی مثل به اصطلاح مباشر و تسبیب، البته ایشان می خواهد ، شبیه مباشر و تسبیب هم نیست، مباشر و تسبیب مثل این است که انسان در راه چاهی بکند حالا رویش هم نپوشاند کسی رد شد افتاد در چاه این را تسبیب می گویند، مباشر این که کسی را در چاه هل بدهد، آن مباشر است.

آن وقت بنایشان به این است یعنی بنایی که در فقه مشکل دارد تسبیب است چه مقدار من تاثیر گذار بودم در سببیت این عمل برای این شخص، چه مقدار من تاثیر داشتم در این زخمی که به این شخص وارد شده، چه مقدار تاثیر داشتم در این تلفی که واقع شده، بحث مباشرت و تسبیب را در باب دیات و در باب ضمان و اروش به طور کلی در آنجا یک بحث سنگینی است، ایشان می خواهند این را از آن قبیل قرار بدهد مکره را، لکن ظاهرا آن هم نباشد حالا بعد متعرض می شویم.

بله، وَجَعَلَ الْمُكْرَمَ آلَةً لَا بِاعْتِبَارِ أَنَّ بِالْإِكْرَامِ يَنْعَدِمُ الْإِخْتِيَارُ، آن درست نیست أنه مثلا بالا کراه چون ينعدم بعد فعل آورده است. لَا بِاعْتِبَارِ أَنَّ يَعْني زبان عوامانه صحبت کرده، لَا بِاعْتِبَارِ أَنَّ بِالْإِكْرَامِ يَنْعَدِمُ الْإِخْتِيَارُ مِنْهُ أَصْلًا، حالا مرحوم شهيد گفت اختيار به لفظ دارد نه آن هم نیست وَلَكِنْ؛ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ اخْتِيَارُهُ بِهِ لِتَحَقُّقِ الْإِلْجَاءِ اِنْهَا خيلي دقيق نيستند ظاهرا الجاء جايي است که هيچ نحو قصدي ازش نيست بين اکراه و الجاء فرق بگذاريد.

اکراه مثل اينکه هفت تير بگذاريد بگويد آقا اين آب را بخور و الا مي کشمت اين اکراه است، اما اگر دهانش را باز کرد آب در دهانش ريخت اين الجاء است. اصلا در اينجا هيچ نحو قصدي نيست حالا ايشان الجاء را با، در عبارتي هم که از سنهوري خوانديم تلجئة و اکراه را شبیه هم گرفت.

فَالْمَرْءُ مَجْبُورٌ عَلَى حُبِّ حَيَاتِهِ، يعني حب ذات دارد وَذَا يَحْمِلُهُ عَلَى الْإِقْدَامِ عَلَى مَا أُكْرِمَ عَلَيْهِ فَيَفْسُدُ بِهِ اخْتِيَارُهُ منعدم نمي شود اختيار فاسد مي شود مِنْ هَذَا الْوَجْهِ، وَالْفَاسِدُ فِي مُعَارَضَةِ الصَّحِيحِ كَالْمَعْدُومِ چون عرض کردم ايشان حنفي است حنفي ها بين فاسد و بين باطل فرق مي گذارند دقت كرديد ؟

اين عبارت را شايد تعجب كنيد والفساد كالمعدوم چون آنها معدوم را باطل مي گويند، اينها يك عقد فاسد مي گويند يك عقد باطل مي گويند، عقد باطل مثل آن است که از بچه باشد يا ديوانه، آن باطل است. اما عقد فاسد از فضولي، فضولي را فاسد مي گويند، يعني عقدي است که هست اما فاسد است مي شود فسادش را برداشت آن وقت صحيح مي شود، اين را اصطلاحا مي گويند عقد فاسد دقت كرديد اين عبارت را مبسوطي روي مبناي حنفي هاست چون عرض كرديم نزد ما الان فاسد و باطل يكي است اشتباه نشود. اين اصطلاحات جابجا نشود من گاهي مي خوانم وَالْفَاسِدُ فِي مُعَارَضَةِ الصَّحِيحِ، وقتي فاسد در مقابل صحيح مي گوييم كالمعدوم آنها چون يك معدوم مي گويند يك فاسد، معدوم باطل مي گويند.

فَيَصِيرُ الْفِعْلُ مَنُوبًا إِلَى الْمُكْرَمِ لَوْجُودِ الْإِخْتِيَارِ الصَّحِيحِ مِنْهُ، يعني بعبارة اخري در آنجا باطل نمي گويند بي اثر باشد اثر دارد. وَالْمُكْرَمُ يَصِيرُ كَالْآلَةِ لِلْمُكْرَمِ لَا نَعْدَامِ اخْتِيَارِهِ حُكْمًا فِي مُعَارَضَةِ الصَّحِيحِ، و مي رود دنبال مطلبي که ايشان دارد.

یکی از حضار: اولی مکره نیست استاد، فَيَصِيرُ الْفَعْلُ مَتَّسِبًا إِلَى الْمُكْرِهِ چون این مجبورش کرده این منسوب می شود به مکره اما مکره آلت هست.

آیت الله مددی: یعنی مثل مباشر و تسبیب است ایشان از قبیل مباشر و تسبیب گرفت نه نیست از آن قبیل هم نیست.

بعد ایشان دارد که وَشَبَّهَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا بِالْهَزْلِ، گفته شبیه به شوخی، مکره شبیه شوخی فَإِنَّ الْهَزْلَ عَدَمُ الرِّضَا بِحُكْمِ السَّبَبِ مَعَ وُجُودِ الْقَصْدِ، وَالْإِخْتِيَارِ فِي نَفْسِ السَّبَبِ، عرض کنم که عرض کردیم مرحوم نائینی در همین بحثی که در اول به اصطلاح اختیار بود یا غصب بود در آنجا ایشان بحث هزل را آوردند اتفاقاً ما نخواندیم ای کاش خوانده می شد حالا اگر خواستید بعد می خوانیم ایشان بحث اینکه بعضی ها مثلاً کذب را در اخبار مثل هزل در انشاء گرفتند به این مناسبت آنجا، سرخسی می گوید این هم درست نیست، تشبیهش به هزل و شوخی هم درست نیست. ایشان می گوید این هم درست نیست.

إِلَّا أَنَّ الْهَازِلَ غَيْرُ مَحْمُولٍ عَلَى التَّكَلُّمِ، او را وادار نکردند صحبت بکنند، وَالْمُكْرَهُ مَحْمُولٌ عَلَى ذَلِكَ، یعنی همان طور که شهید گفت لا اقل مکره که لفظ را گفته وَبِذَلِكَ لَا يَنْعَدُمُ اخْتِيَارُهُ كَمَا بَيَّنَّا، این را دقت کنید این نکته ی دقیقی است ها من عرض کردم همان بحث اولم روز این تشبیه ها و مقابله کردن ها برای بیان آثار خیلی مهم است. خوب یکی اش هم به هزل تشبیه کرد. وَشَبَّهَهُ بَعْضُهُمْ بِاشْتِرَاطِ الْخِيَارِ، این شرط خیار که مثلاً اگر گفت من این کتاب را فروختم و شرط گذاشت که اگر خواستم تا دو ساعت دیگر برگردم فسخ کنم این شرط خیار می گویند.

ایشان می گویند بعضی ها گفتند مکره مثل شرط خیار است، عرض کردم آنها شرط خیار را از قبیل عقد به اصطلاح

یکی از حضار: فاسد

آیت الله مددی: فاسد نه فضولی را فاسد می دانند.

این شرط خیار، ایشان می گوید وَشَبَّهَهُ بَعْضُهُمْ بِاشْتِرَاطِ الْخِيَارِ، فَإِنَّ شَرْطَ الْخِيَارِ يُعَدُّ الرِّضَا بِحُكْمِ السَّبَبِ دُونَ نَفْسِ السَّبَبِ، ایشان می گوید این طور نیست فَإِنَّ شَرْطَ الْخِيَارِ يُعَدُّ الرِّضَا بِحُكْمِ السَّبَبِ رِضَا که می آید می گوید من فروختم اما این فروش من دائمی نیست می توانم به هم بزنم اما در باب اکراه اصل سبب مکره است دقت می کنید نه حکم و سبب انصافاً لطیف است یعنی در باب اکراه اصلاً فروشی به کار نیست وقتی می گویم می فروشم، آن جا می گوید می فروشم سبب را دارد اما این سبب دوام ندارد دقت کنید، می گوید در باب شرط خیار سبب هست گفت فروختم تا دو ساعت حق دارم برگردم، دقت کردید، پس فروخت دیگر مطلب را فروخت، تا دو ساعت، اما

در مکره فروختن درست نیست آن را مجبور کردند بگویند فروختن، پس شبیه به هزل هم نیست، شبیه به شوخی هم نیست، شبیه به شرط خیار هم نیست. این نکاتی بود که

بعد ایشان وارد بحث می شوند مثل همان بحث هایی که سنهوری داشتند بحث می شوند چون عرض کردم ما بیشتر نظرمان روی آشنایی اجمالی است چون این خصلت هایی را که ایشان دارد، حالا من عنوانش را می خوانم دیگر معنوش را نمی خوانم بعد ایشان می گویند که ثَمَّ فِي الْإِكْرَامِ يُعْتَبَرُ مَعْنَى فِي الْمُكْرَمِ، وَمَعْنَى فِي الْمُكْرَمِ، وَمَعْنَى فِيْمَا أُكْرِمَ عَلَيْهِ، وَمَعْنَى فِيْمَا أُكْرِمَ بِهِ، چهار بحث می آید، خوب ما هم چون مکاسب شیخ چون بعد از این می خواهیم بخوانیم چون این مطلب نزد ما هم خواهد آمد من فقط می خواستم بگویم که از همان زمان این تقسیم بندی مکره کیست مکره چه شرایطی مکره هست مثلاً مکره زوجه ی انسان مکره می شود یا نمی شود یا سلطان باید باشد، مکره کیست، مکره کیست، ما اگر به ، مثلاً به چه چیزی اگر اه شده ، که می کشمت، می زنت، اموالت را می گیرم، خانه ات را خراب می کند و ما اگر علیه، اگر علیه طلاق ، اگر علیه الطلاق، اگر علیه البیع، اگر علیه النکاح ، دقت کردید ؟

ایشان می گویند در بحث اگر اه ما چهار جهت را باید در نظر بگیریم درست هم هست معنای ایشان می خواهم بگویم این سنخ مباحث را از همان اول مطرح شده و با دقت های زیاد .

بعد ایشان در این صفحه ی ۴۰ در جلد ۲۴ قصه ی شیبانی را نقل می کند دیروز خواندیم از کتاب سنهوری ، این را بله خواندیم. بعد می گویند در کتاب شیبانی بَدَأَ الْكِتَابَ بِحَدِيثِ رَوَاهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ نَخَعِي است که از چهره های بسیار موثر در فقه کوفه است البته موثر در قیاس نیست اما از موثر در فقه کوفه، فقه کوفی ها چون بعد ابوحنیفه چهره ی مشهور شد و فقه احناف، ابراهیم نخعی ایشان به حسب ظاهر از امیرالمؤمنین جزو تابعین است بسیار چهره ی موثر در کتاب های ما هم زیاد مثل خلاف شیخ وقال ابراهیم مراد همین ابراهیم نخعی است.

قَالَ فِي الرَّجُلِ يُجْبِرُهُ السُّلْطَانُ عَلَى الطَّلَاقِ، وَالْعَتَاقِ، فَيُطَلَّقُ، أَوْ يُعْتَقُ، وَهُوَ كَارِهِ إِنَّهُ جَائِزٌ وَاقِعٌ، جائز یعنی عبور می کند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَا بُتْلَاءَ بِأَشَدِّ مِنْ هَذَا، وَهُوَ يَقَعُ كَيْفَمَا كَانَ، این ولو شاء الله یعنی این برایش مشکل پیدا شد دیگر حالا بالاخره این آمد دیگر اما نه اینکه طلاق باطل است دقت کردید ؟ این نمی خواست چنین چیزی را این یک ابتلاء الهی است حالا ایشان یعنی می خواهد این اصطلاحی است که می خواهند بگویند تقدیر الهی بود ، همین آقایانی بودند که در منی شهید شدند در آن قصه ی منی خوب آنها اصرار داشتند که تقدیر الهی بود دیگر دیه هم ندادند و همین طور، ابتلاء الهی پیش آمد که اینها مثلاً فوت بکنند این یک اصطلاحی است وربما ابتلاء الله باشد منه، این اصطلاح معلوم شد ؟

یکی از حضار: یعنی برو خدا رو شکر کن که

آیت الله مددی: ها خدا رو شکر کن که بدتر نشد، باز خدا رو شکر کن.

یکی از حضار: اشعری مسلک بودند دیگر؟

آیت الله مددی: بله اشعری مسلکند.

بعد ایشان دارد که عرض کردم من به شما که ایشان تاثر دارد ادعایشان این است این نزد ما نیامده ایشان بعد بلافاصله نقل می کند که ، بعد می گوید عده ای از علما موافق هستند بعد می گوید : قَوْلُهُ: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَابْتَلَاهُ بِأَشَدِّ مِنْ هَذَا إِشَارَةً إِلَى مَا ذَكَرْنَا مِنْ بَقَاءِ الْأَهْلِيَّةِ، وَالْخِطَابِ اِذَا هُنُوزِ اهْلِيَّةٍ دارد، مَعَ الْاِكْرَامِ، وَإِنَّهُ غَيْرُ رَاضٍ فِي ذَلِكَ، وَلَكِنَّ عَدَمَ الرِّضَا بِحُكْمِ الطَّلَاقِ لَا يَمْنَعُ الْوُقُوعَ، وَلِهَذَا وَقَعَ مَعَ اسْتِزَاطِ الْخِيَارِ عِنْدَ الْإِيقَاعِ، وَمَعَ الْهَزْلِ مِنَ الْمُوقِعِ، وَإِنْ كَانَ مَعْلُومًا، وَكَأَنَّهُ حَالًا آ نَ جَا يَ بَحْثِ كِنَارِ .

حالا لطیفش این است که وَكَأَنَّهُ أَخَذَ هَذَا اللَّفْظَ مِمَّا ذَكَرَهُ عَلِيٌّ حَالًا به تعبیرشان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، سلام الله عليه عرض کردم کوفی ها دارای یک بحث مفصلی دارد که وقت هم تمام شده اصولا یکی از مشکلات بزرگ دنیای اسلام کلا میراث هایی که از امیرالمؤمنین نقل شده خیلی مختلف است، اهل کوفه یک جور، زیدی ها یک جور، اسماعیلی ها یک جور، ما ها یک جور این خودش خیلی بحث علمی می خواهد، یعنی ، اگر بناست یک نهج البلاغه ی جدیدی نوشته بشود و جمع کلمات بشود به مجرد جمع کلمات کافی نیست، این اگر دسته بندی بشود خیلی مهم است و اینها هر کدام یک شرحی دارد که طبعاً الان جایش اینجا نیست اما خیلی نکته ی لطیفی است چون در مجموعاً در دنیای اسلام که الان به شما اشاره کردم روایات و اقوال مختلفی از امیرالمؤمنین نقل شده اینها هر کدام ، ایشان می گوید این مطلب مما ذكره علي رضي الله عنه في امرأة المفقود ، این را دارند اهل سنت هم دارند .

مردی که رفته و برنگشته و اثرش معلوم نیست بعضی از اهل سنت گفتند اصلاً نباید ازدواج کند همین طور بماند، از احناف نقل کردند صد و بیست سال صبر بکند، صد و بیست سال چه، و لذا در خود مصر شاید دیده باشید وقتی قوانین مصر را می نوشتند متحیر شدند که چه کار بکنند، مختلف هم شد یکی شان گفت آقا در شیعه این چهار سال است، گفتند همین رأی شیعه، ائمه ی اهل بیت را می پذیریم اصلاً رأی را گذاشتند روی رأی ائمه ی اهل بیت که چهار سال باشد نه اینکه ابداً و نه اینکه صد و بیست سال آوردند رأی را روی چهار سال ایشان دارد که از امیرالمؤمنین امرأة المفقود حضرت فرمودند إِنَّهَا ابْتُلِيَتْ فَلْتَصْبِرْ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَابْتَلَاهَا بِأَشَدِّ مِنْ هَذَا، که این دروغ است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين